کشور و همینطور برای بقای خود نیروی سیاسی و پایگاه اجتماعی آن رفتند از یک شخصی مثل آقای روحانی که هیچ نسبت تشکیلاتی و تاریخی هم با اصلاح‌طلبان نداشت، حمایت کردند. آقای عارف را کنار گذاشتند و با نامزد نیابتی به میدان آمدند و شعارهای خودشان را هم تعدیل کردند و به جای اصلاحات، سراغ اعتدال رفتند. انتخابات پارسال آقای پزشکیان هم همینطور بود. مجموعه اصلاح‌طلبان، روشنفکران و میانه‌روها برای آنکه در برابر آن فضای خالص‌سازی، گزینش‌ها و همان فضای یکدست‌ساز و فاشیستی که داشت شکل می‌گرفت، بایستند و حداقل آن را تضعیف کنند، در انتخابات شرکت کردند. همانطور که شهروندان عادی یا نیروهای سیاسی ممکن است ایده‌آل‌ها، آرمان‌ها و شعارهای اصلی خود را در شرایطی کنار بگذارند؛ نظام سیاسی هم باید در شرایط بین‌المللی موجود یکسری از آرمان‌ها، شعارها، ایده‌ها و حتی مواردی را که فکر می‌کند حیثیتی-هویتی است، برای منافع ملی و حتی برای بقای خودش کنار بگذارد. ما زمانی درآمدهای چندهزار میلیارد دلاری و نفت ۱۵۰ دلاری داشتیم یا تسلط بر منطقه داشتیم و می‌گفتند ایران هلال شیعی را شکل داده است یا حتی ابتدای برجام مناسبات بین‌المللی نسبتاً خوبی با اروپا داشتیم یا بعد از سقوط صدام و طالبان و موقعیتی که ایران پس از ۱۱ سپتامبر پیدا کرد، به گونه‌ای بود که ما می‌توانستیم شعارهایی بدهیم؛ گرچه همان زمان هم عده‌ای مخالف و منتقد بودند و درباره پیامدهای آن مواضع هشدار می‌دادند. اما به‌هرحال، وضعمان خوب بود و می‌توانستیم ادعا هم بکنیم. اما الان که در محاصره و انزوای کامل و تحریم حداکثری و اسنپ‌بک و خطر جنگ جدید هستیم، مگر می‌شود دوباره همان شعارهای آرمانی را بدهیم یا همان خط‌قرمزهایی که آن زمان برای خودمان تعریف کردیم و حقمان هم بوده را دوباره تعریف کنیم؟ مگر می‌شود آنها را کنار نگذاریم و از اولویت خارج نکنیم؟ البته، از منظر اینکه «ایران حق دارد» تداوم آن اولویت‌ها و شعارها می‌تواند درست باشد. اما نظام‌بین‌الملل، «حق‌بنیاد» نیست؛ «قدرت‌بنیاد» و «تبعیض‌بنیاد» است. من اصلاً نمی‌گویم یکسری مواردی که حالا جز خطوط قرمز ایران در مذاکرات یا در قبال نظم بین‌الملل موجود تعریف شده، حقوق ایران نیست. این‌ها کاملاً حقوق ایران است. حتی بمب اتم هم از حقوق ایران است. چرا ایران بمب اتم نداشته باشد، اما هند و پاکستان و اسرائیل و روسیه و آمریکا و فرانسه داشته باشند؟ پس ایران هم این حق را دارد. اما این حق را باید نسبت به امر واقع و نظم بین‌الملل واقعاً موجود دید و تعریف کرد. سایر موضوعات هم همینطور است. شرایط منطقه‌ای یا مواجهه با اسرائیل را هم ناچار باید در چارچوب واقعیت نظم بین‌الملل موجود و تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه بعد از ۱۷ اکتبر مورد بررسی قرار داد. نمی‌شود این واقعیت‌ها را ندید و وارونه‌نمایی کرد و یک توهماتی شکل داد که مثلاً دوباره جبهه مقاومت شکل می‌گیرد، آن‌هم با این وضع اقتصادی و با این انزوایی که داریم. بنابراین، همانطور که خانواده عادی وقتی می‌بیند که در مرز افتادن زیر خط فقر مطلق است و بقایش به خطر افتاده، از هزینه‌های مازاد خود می‌کاهد، مسافرت نمی‌رود، خانه‌اش را عوض نمی‌کند و حتی لباس نو نمی‌خرد؛ حکومت و کلیت ایران هم در شرایط فعلی ناچار است آرمان‌ها و شعارهای ایده‌آلیستی خودش را کنار بگذارد. نه به این معنی که حقش نیست؛ به این معنی که در چارچوب نظم بین‌الملل موجود و موقعیت ایران، تداوم شعارها و مسیر سابق تناسبی با واقعیت ندارد. اگر ما یک کشوری مثل چین یا حتی ترکیه بودیم که اینقدر تضعیف نشده بودیم، اینقدر در محاصره و اینقدر در انزوا نبودیم، شاید می‌توانستیم حرف‌هایی بزنیم (البته، همان هم باز محل بحث داشت که چگونه، با چه ادبیاتی و به چه شکلی حرفمان را بزنیم). در دوره احمدی‌نژاد حرف‌هایی می‌شد بزنیم. چرا؟ چون جیبمان پر بود. شما جیبت پر باشد و وضعت خوب باشد، حرف هم می‌توانی بزنی. احمدی‌نژاد هم دولتی با رشد مثبت اقتصادی و صندوق ذخیره ارزی پر را از هاشمی و خاتمی گرفته بود و وضع کشور به نسبت خوب بود؛ پس به خودش جرأت می‌داد شعار بدهد. حتی قطعنامه‌ها را زیر سوال می‌برد و می‌گفت که کاغذپاره است. شعار می‌داد که انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست. به آمریکا فحش می‌داد؛ البته، آن طرف هم ترامپ نبود. اوباما بود که بالاخره آدمی منطقی و لیبرال بود؛ ولی الان تندروترین و بی‌منطق‌ترین سیاستمداران شاید کل تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم در برابر ما حضور دارند: ترامپ و نتانیاهو. یعنی، در اسرائیل به بدی نتانیاهو و در آمریکا به بدی ترامپ نداشتیم. این طرف هم، پوتین جنگی را شکل داده و چهار سال است آن را ادامه می‌دهد یا اردوغان که رویای امپراتوری عثمانی را دارد یا بن‌سلمان رویای معاویه جدید جهان اسلام را دارد. تفاوت ما با آنها چیست؟ آنها پول و امکانات دارند و در نظم بین‌المللی موجود خودشان را عاصی و عصیانگر نشان نمی‌دهند اما رویاهای ملی هم دارند. ولی ما در چه شرایطی هستیم؟ شرایط الان ما با ۲۰ سال پیش اصلاً قابل‌قیاس نیست؛ حتی با قبل از ۹۷ هم قابل‌قیاس نیست. الان ما می‌توانیم چه شعارها و ادعاهایی داشته باشیم؟ حالا جالب است که عده‌ای می‌گویند عملاً این کارها را که آمریکا با آن مشکل دارد نکنیم، ولی همچنان شعارش را بدهیم. سیاست خارجی ایران امروز عملاً این است. امروز ایران کار خاصی در منطقه نمی‌کند و در مورد غنی‌سازی هم همینطور است؛ ولی همچنان چوبش را دارد می‌خورد. این، مصداق همان شکست خوردن در جهاد نفس است که می‌گویند حاضر نیستند امری که حتی در حال انجام است را به زبان بیاورند و از ژست خودشان پایین بیایند. اگر ما واقعاً بپذیریم که نظام سیاسی موجود و کشور در مرز فنا و بقا و در خطر است، باید از خیلی کارها دست بشوییم و خیلی کارها را باید انجام بدهیم. روزنه‌گشایی در سیاست خارجی، یعنی این.

در این شرایط می‌بینیم که دو جریان ظاهراً مخالف هم، نفت بر آتش می‌ریزند و آن را شعله‌ورتر می‌کنند تا یا جمهوری اسلامی از تغییر در سیاست خارجی خودداری کند یا هر تغییری به‌راحتی انجام نشود و پرهزینه شود. چرا؟ چون منفعت‌شان در بقای وضع موجود است. از یک‌سو، جریان تندرو (راست افراطی پوزیسیون) است. از سوی دیگر، جریان برانداز (راست افراطی اپوزیسیون) قرار دارد

۶ دشمنان روزنه‌گشایی

همسویی تندروهای اپوزیسیون و پوزیسیون در سیاست خارجی

در این شرایط می‌بینیم که دو جریان ظاهراً مخالف هم، نفت بر آتش می‌ریزند و آن را شعله‌ورتر می‌کنند تا یا جمهوری اسلامی از تغییر در سیاست خارجی خودداری کند یا هر تغییری به‌راحتی انجام نشود و پرهزینه شود. چرا؟ چون منفعت‌شان در بقای وضع موجود است. از یک‌سو، جریان تندرو (راست افراطی پوزیسیون) است که هویت خود را با یکسری شعارها و آرمان‌ها گره زده و خود را نیروی اصلی و اصیل مدافع و وفادار به این آرمان‌ها و ارزش‌ها معرفی می‌کند. همانطور که در مثلاً مسائل اجتماعی حجاب برایش خط قرمز است و علی‌رغم اینکه حتی نظام هم به شکل دوفاکتو آن را پذیرفته و شورای‌عالی امنیت‌ملی هم آن را تعلیق کرده، ولی هر کاری می‌خواهد می‌کند و به هر بهانه‌ای می‌خواهند معضل و ماجرای حجاب را زنده کنند. این جریان در سیاست خارجی هم حاضر نیستند مواردی که هویت جریان‌شان را به خطر می‌اندازد، اجرا شود. درحالی‌که هویت جمهوری اسلامی این چیزها نبوده و نیست. هویت جمهوری اسلامی شوریدن به نظام بین‌الملل موجود نبوده، بلکه نوعی موازنه منفی بوده است؛ همان چیزی که مصدق می‌گفت. من البته منتقد همان شعار مصدق هم هستم و معتقدم حتی اگر در شرایط جنگ سرد معنی داشته، ولی الان در شرایط بعد از الگوی مصدق هستیم و ربطی به الان ندارد. بعد از ۱۱ سپتامبر و بعد از ۱۷ اکتبر چطور می‌توانیم از موازنه منفی بگوییم. آن‌هم در شرایطی که همان موازنه منفی مصدق و همان «نه شرقی، نه غربی» اول انقلاب را هم رعایت نمی‌کنیم و مدام شعار «نگاه به شرق» می‌دهیم. یک توهمی برای خودمان درست کردیم مبنی بر اینکه متحدانی در شرق داریم و خودمان را می‌خواهیم به بغل آنها بیاندازیم. با بریکس و شانگهای و... دل خودمان را خوش می‌کنیم. از سوی دیگر، جریان برانداز (راست افراطی اپوزیسیون) قرار دارد که اگر نشان دهد جمهوری اسلامی غیرقابل‌تغییر و مصداق تهدیدی علیه نظام بین‌الملل است، فاندها و آن منابع پروژه‌هایی که برای رژیم چنج دریافت می‌کنند، تقویت می‌شود. اما اگر آمریکا یا حتی گرایش‌های میانه‌رو درون اسرائیل بپذیرند که جمهوری اسلامی حاضر است با نظم بین‌المللی موجود کنار بیاید که در این حالت، اروپایی‌ها، چین و حتی روسیه هم از ایران حمایت خواهند کرد؛ در این شرایط، آن اپوزیسیون برانداز مدعی جایی نخواهد داشت. بنابراین، براندازان هم دوست دارند نشان بدهند جمهوری اسلامی از شعارهایش دست نمی‌کشد و دنبال تغییر نیست.

۷ دو گونه روزنه‌گشایی

واقع‌گرایی یا توافق‌گرایی؟

نکته آخری که می‌خواهم عرض کنم و در مقدمه بحث هم به آن اشاره کردم، دو گونه نگاه و تعریف از روزنه‌گشایی است. مجموعه تحولات و مواضع منتشرشده در دو سالی که از انتشار بیانیه ۱۱۰ امضایی می‌گذرد، نشان می‌دهد دو گرایش در بین روزنه‌گشایان وجود دارد و به نظر می‌رسد منتقدان هم با استناد به مواضع و حرف‌های گرایش دوم، گرایش اول و اصل روزنه‌گشایی را زیر سوال می‌برند که این مباحث انتقادی در این دو سال بین اصلاح‌طلبان و روزنه‌گشایان شکل گرفته است. از نگاه من، تعریف روزنه‌گشایی همان چیزی است که من از روز اولی که بیانیه روزنه‌گشایی را امضا کردم، داشتم؛ یعنی، تلاش برای یافتن راه تنفس از سر ناچاری و از طریق، تغییر دادن توازن قوا (در حد توان و امکان موجود) در برابر نیروی انسدادگرا و فاشیست. در واقع، برخلاف مباحثی که منتقدان مطرح می‌کنند و روزنه‌گشایان را نسبت به وضع موجود و نیروی مسلط خوشبین تصویر و تصور می‌کنند؛ حداقل، خود من امیدی به نیروی مقابل نداشتم که آن بیانیه را امضا کردم و حتی ناامیدتراز آنهایی بودم که در انتخابات مجلس دوازدهم شرکت نمی‌کردند. چرا؟ چون معتقدم نیروی مسلط و جریان خالص‌ساز از اینکه ما در انتخابات شرکت نکنیم و مشروعیتش پایین بیاید، ضربه‌ای نمی‌خورد. نیرویی که دنبال خالص‌سازی و یکدست‌سازی کامل است، اتفاقاً آن زمان بیشتر متکی به آن پایگاه دو درصدی و چهاردرصدی خودش می‌شود و دنبال قانون صیانت و حجاب و... نوشتن می‌رود. همانطور که می‌بینیم صداوسیما جوابگو به آن اقلیت چهار درصدی است. همانطور که این مجلس دوازدهم جوابگوی آن اقلیت چهار درصدی است و مطالبات و شعارهایی که مثلاً سعید جلیلی در انتخابات مطرح می‌کرد، در جهت خواست همان پایگاه اجتماعی بود. حرف ما در انتخابات ۱۴۰۰ یا انتخابات مجلس دوازدهم و هر انتخاباتی این است که اگر شما قدرت یا نهادی را به این جریان واگذار کنید، اتفاقاً بیش‌ازپیش در جهت منافع همان چهار درصد خودش حرکت می‌کند (همان کاری که دولت سیزدهم و مجلس دوازدهم کردند). اگر ما هم به جای خالص‌سازان بودیم، همین کار را می‌کردیم. برای چه باید در جهت منافع و خواست اکثریتی از جامعه حرکت کند که هیچ وقت نه به آن جریان رای می‌دهند و نه به آن اقبال نشان می‌دهند و نه گرایشی به سبک زندگی و شعارها و باورهای آن دارد. بنابراین، شخصاً بیانیه روزنه‌گشایی را از این منظر امضا کردم و نه از منظر اعتماد به سیستم یا توافق با آن جریانی که آن موقع قدرت اصلی را در اختیار داشت. از این منظر، من معتقدم دو نوع مواجهه در این نزدیک به دو سال با روزنه‌گشایی وجود داشته است. نخست، «روزنه‌گشایی واقع‌گرا» که من خودم را جزء آن قلمداد می‌کنم و همان ارزش‌ها، نگرش‌ها و اهدافی را دارد که طیف‌های مختلف جریان اصلاح‌طلب و حتی اپوزیسیون دموکرات و غیرخشونت‌طلب دارند، همان مطالبات را در مورد ضرورت اتفاقاتی که باید در ساختار سیاسی برای بهبود وضعیت کشور بیفتد، دارند و همان انتقادات از تبعیض سیستماتیک و وضع موجود را قبول دارند. در واقع، هر دو طرف حداقل در پارادایم و اهداف اصلاحات دوم‌خرداد قابل‌تعریف هستند. اما در سطح راهبرد و تاکتیک، روزنه‌گشایی واقع‌گرا معتقد است که نباید دودستی همه اختیارات و مناصب حکومت را به طرف مقابل بدهیم. همچنان باید درون ساختار دنبال منفذی بود، حتی در حد یک نماینده مجلس. یک نماینده اگر در این مجلس حضور داشته باشد و چهار تا کلمه حرف بزند و تذکری بدهد، می‌تواند در همین حد مفید و موثر باشد. همانطور که جبهه ملی با یک اقلیت آمد و نفت را ملی کرد. همانطور که حتی در دهه ۴۰ بخشی از نیروهای طرفدار مصدق به دنبال حمایت از دکتر امینی یا حضور در مجلس بودند. اینکه شما شعار انتخابات آزاد بدهید و بگویید تا وقتی که انتخابات کامل آزاد نشود ما در انتخابات شرکت نمی‌کنیم که راهبرد سیاسی نمی‌شود. یا اینکه بگویید شرایط کشور چنان وخیم یا نامناسب است که مردم نمی‌آیند رای بدهند؛ پس ما هم کنار مردم می‌ایستیم و نمی‌آییم رای بدهیم. چنین مواجهه‌ای با انتخابات، نفس نیروی سیاسی را زیر سوال می‌برد و اصولاً، مغایر راهبرد اصلاحی و مسیری است که پس از دوم‌خرداد طی شد. روزنه‌گشای واقع‌گرا می‌گوید نیروی سیاسی در هر شرایطی باید دنبال منفذجویی و روزنه‌جویی باشد. اوج این مواجهه اول در انتخابات ۱۴۰۰ بود و به‌ویژه در انتخابات ۱۴۰۲ که آن بیانیه روزنه‌گشایی منتشر شد. اما بعد از انتخابات ۱۴۰۲ و به‌ویژه بعد از روی کار آمدن آقای پزشکیان در ۱۴۰۳ یک گرایش دیگری پیدا یا تقویت شد که من اسم آن را «روزنه‌گشایی توافق‌گرا» می‌گذارم. روزنه‌گشایی توافق‌گرا برخلاف گرایش اول، خیلی خوشبین به سیستم است و خیلی امیدوار است که با بزرگان سیستم با نیروهای معتدل راست، نیروهای عاقل اصولگرا و این‌ها توافقی بکند و بر اساس این توافق، «تغییرات سیاستی» (و نه الزاماً «سیاسی») شکل بگیرد. این تغییرات سیاستی هم که می‌گویند، موارد مبهمی است در سطوح خیلی پایین و اجرایی. از منظر نظری، «روزنه‌گشایی توافق‌گرا» مخالف مبنایی راهبرد اصلی اصلاحات و نظریه سعید حجاریان درباره «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا»ست. یعنی، نه‌فقط به فشار از پایین اعتقاد ندارد؛ بلکه در بالا هم به جای چانه‌زنی، دنبال توافق است. آن‌هم توافق به بسیط‌ترین معنای آن. نماد این جریان را هم می‌توان خود آقای پزشکیان دانست که مدام می‌گوید دعوا نکنیم، ستیزی نکنیم، همه با هم باشیم تا بتوانیم کشور را بسازیم. البته، اینها حرف‌های خیلی قشنگی هستند؛ اما نسبتی با واقعیت ندارد؛ چون در جهان واقع، نیروها با یکدیگر تعارض منافع دارند. همانطور که آقای قالیباف شعار وفاق می‌دهد، اما سر تک‌تک پست‌های دولت می‌جنگد و حتی رئیس‌جمهور را تهدید می‌کند. یا جبهه پایداری که با آمدن پزشکیان، دولت را از دست داده است، مگر ممکن است «با دعوا نکنیم» کنار بکشد؟ کمااینکه هر کاری کردند تا همتی و ظریف را کنار بزنند و امروز هم سراغ استیضاح چند وزیر دیگر و حتی سوال از رئیس‌جمهور رفته‌اند. این چه توافق‌گرایی و وفاقی است؟ روزنه‌گشایی توافق‌گرا در واقع به سمت یک روزنه‌گشایی تخیلی رفته است. نگاه این طیف مثل آن فردی است که دم دریا راه می‌رفت و یک کاسه ماست را در دریا ریخت و گفت: «اگه دوغ بشه، چی میشه». پزشکیان فکر می‌کند اگر با آقای اژه‌ای و آقای قالیباف بنشینیم و مسائل کشور را سه تایی با هم حل کنیم، چقدر خوب می‌شود. درحالیکه نه آقای قالیباف زورش به مجلس می‌رسد و نه آقای اژه‌ای حرفهایش چندان ثبات دارد. یک روز علیه قانون حجاب حرف می‌زند، یک روز طرفدار برخورد با بی‌حجابی است. هر روز روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه را احضار می‌کنند و از آن طرف، می‌گوید آزادی بیان باشد. یک سیالیتی در مواضع قوه‌قضاییه می‌بینیم. دولت هم که همه چیز را داده دست همین جریان توافق‌گرا. انگار که یک جریان بی‌پشت‌وپناهی بوده و خود آقای پزشکیان با چهار تا رفیقش آمدند و شد رئیس‌جمهور. تصور می‌کنند نه نخبگانی بودند، نه مشاورانی بودند و نه میانه‌روها و نه اصلاح‌طلبان بودند و نه حتی خاتمی و طیب‌نیا و ظریف و آذری جهرمی. نتیجه می‌شود همین وضعیتی که می‌خواهند به شکل روزمره این دوران دولت را بگذرانند. ما سرمقاله خیلی صریحی در روزنامه داشتیم که «آقای رئیس‌جمهور خیلی زود تنها شدید». این تنهایی حاصل عملکرد خود رئیس‌جمهور و همین رویکرد روزنه‌گشایی توافق‌گراست. یعنی این جریان که ادعای توافق‌گرایی دارد و توهم توافق‌گرایی داشت، نه‌فقط نتوانست با جریان مقابل و رقیب به توافق برسد و مسائل کشور را حل کند؛ بلکه با نیروهای حامی‌اش هم، آن توافق و همراهی که داشت را به‌تدریج از بین برد و هر روز بیش‌ازپیش تضعیف شده و عملاً چشم‌اندازی برای این دولت دیده نمی‌شود. از طرف دیگر، طیف میانجی و معتدل راست که توافق‌گرایان خیلی روی آن حساب می‌کردند (مثل جریان قالیباف)، نشان داده که یک نیروی خیلی متزلزل، سیال و ضعیف است. همانطور که قالیباف در مجلس یک روز به راست افراطی حمله می‌کند، یک روز علیه دولت و ظریف و روحانی حرف می‌زند. یعنی، جریانی است که هر روز به یک جهتی حرکت می‌کند و اصلاً جایگاهی ندارد که بشود رویش حساب کرد. توافق‌گرایان همراهی با این طیف راست را تحت‌عنوان «تقویت جریان میانه» توجیه می‌کردند و آن را راهبردی راه‌گشا می‌خواندند که در ظاهر هم، خیلی خوب و منطقی است؛ ولی در صحنه عمل دیدیم که این روزنه‌گشایی توافق‌گرا عملاً دچار درگیری و ستیز (هم با رقیبان و هم با حامیان) شده و حتی ادعای «دعوا نکنیم» خودش را هم نقض کرده است.

ادامه از صفحه ۴

با تمام این توضیحات باید شرایط کشور را هم در نظر گرفت. باید فشارهای داخلی و خارجی که همین الان احساس می‌کنیم را در نظر بگیریم. اینکه طرح سوال در شرایط حال حاضر به نفع مردم است یا خیر، محل بحث است و نمی‌شود دستوری عمل کرد.» مطهری در پاسخ به این سوال که آیا در شرایط فعلی کشور، پزشکیان می‌تواند در پاسخ از حقایق بگوید نیز گفت: «اینکه رئیس‌جمهور چگونه پاسخ دهد کاملاً به سوالات نمایندگان مجلس بستگی دارد. البته باید دید که اصلاً ۷۴ امضا برای طرح سوال جمع‌آوری می‌شود یا خیر.»

بگذارید از رئیس‌جمهور سوال شود!

محمد محمودی، فعال رسانه‌ای و دبیر سابق «پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی» هم دربخشی از یادداشتی برای خبرآنلاین نوشت: «موضوع سوال از رئیس‌جمهور پزشکیان یقیناً به جایی نخواهد رسید و قالیباف به تأسی از حمایت‌های رهبری مانع انجامش خواهد شد. اما من اگر جای پزشکیان بودم، شخصاً اعلام می‌کردم که باید سوال از من انجام شود!» و در پایان آن آورده است: «رئیس‌جمهور پزشکیان اگر بخواهد با کدخدامنشی‌های داخل و بیرون مجلس از پاسخ به سوال طرح شده، طفره برود یقیناً باید بداند نهایتاً این شمشیر داموکلس، ریشه وفاق ملی را خواهد زد. به قول صائب تبریزی: نرمی ز حد مبر که چو دندان مار ریخت/ هر طفل نی‌سوار کند تازیانه‌اش!»

اخطار قانونی دهید

پس از چنین اظهارنظرهایی، سخنگوی جبهه اصلاحات ایران نیز از رئیس‌جمهوری خواست تا با استفاده از ظرفیت اصل ۱۱۳ قانون اساسی، اقدام به تذکر یا صدور اخطار قانون اساسی کند. او خطاب به پزشکیان نوشت: «بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهور پس از مقام رهبری عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را-جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود-بر عهده دارد. همچنین مطابق اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای سه‌گانه مستقل از یکدیگرند. با این حال، با توجه به عدم رعایت عملی این اصل از سوی قوه مقننه و دخالت‌های مکرر و فزاینده نمایندگان مجلس در امور اجرایی، این پرسش جدی مطرح است که آیا زمان آن نرسیده است از ظرفیت اصل ۱۱۳ قانون اساسی استفاده کرده و تذکر یا اخطار قانون اساسی صادر شود؟ به نظر می‌رسد مماشات و پرهیز جنابعالی از برخوردهای قانونی و مقتدرانه، نه‌تنها مانع این روند نشده، بلکه مجلس را امروز به مرحله طرح سوال از رئیس‌جمهور رسانده است؛ وضعیتی که می‌تواند استقلال قوا و کارآمدی قوه مجریه را بیش از پیش با چالش مواجه سازد.» در کنار این مباحث و البته با توجه به اینکه بر اساس اصل ۸۸ قانون اساسی، حق نمایندگان مجلس است که از این امکان برای پاسخگوسازی دولت استفاده کند؛ چنانچه در قانون اساسی آمده است: «در هر مورد که حداقل یک‌چهارم کل نمایندگان مجلس‌شورای‌اسلامی از رئیس‌جمهور ویاهر یک از نمایندگان از وزیر مسئول، درباره یکی از وظایف آنان سوال کنند، رئیس‌جمهور یا وزیر موظف است در مجلس حاضر شود و به سوال جواب دهد و این جواب نباید در مورد رئیس‌جمهور بیش از یک ماه و در مورد وزیر بیش از ده روز به تأخیر افتد؛ مگر با عذر موجه به تشخیص مجلس شورای اسلامی.» فقط از نمایندگان پیگیر و امضاکننده سوال از رئیس‌جمهور چند سوال را مطرح می‌کنیم و امیدواریم به آن توجه داشته باشند:

۱-اگر موضوع عملکرد دولت است بنابر تجربه‌های سابق به‌نظرشان رسیدن به این تصمیم کمی زود نیست؟ تقریباً هر دو رئیس دولت مورد سوال قرار گرفته از سوی مجلس در دولت دوم خود و آن زمان که دیگر مسیرشان مشخص و نحوه فعالیتشان تصویر آینده سیاست‌هایشان را نشان می‌داده و نتایج عملکردها در دسترس بوده برای پاسخ به مجلس فراخوانده شدند. احتمالاً زمان منطقی بر اساس آن حداقل آخر همین دولت باشد نه الان که تازه دولت از یک جنگ عبور کرده و با بحران بین‌المللی و اقتصادی که عملاً نقش چندانی در حل آن ندارد. ۲-طی همین ماه‌های اخیر رئیس‌جمهوری و وزرا و معاونانش به مجلس آمدند و حالا درباره برنامه هفتم توسعه هم به مباحث اقتصادی و هم سایر عملکرد دولت پرداختند. به نظر شما همین درگیری دولتمردان با مجلس و رفت و آمدها مانعی برای پیشبرد برنامه‌های دولت ندارد؟ ۳-وقتی تعامل و حضور دولتمردان با مجلس و در مجلس پی در پی است، جایگاه طرح سوال از رئیس‌جمهور و برگزاری جلسه آن به فاصله اندکی پس از آخرین حضور او در مجلس چیست؟

آگهی مفقودی

برگ سبز سند کمپانی تسلسل اسناد محضری خودروی سواری پراید جی تی ایکس آی مدل ۱۳۸۴ رنگ نقره ای متالیک شماره موتور ۰۱۰۷۷۳۴۸ شماره شاسی S1412284451216 شماره پلاک ۶۳ ایران ۹۶۹ ب ۸۵ به نام کرامت رحمن ستایش مفقود و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.